درخت انجیر معابد/ احمد محمود

امیرخانی، رضا

2L«و درختان به انجیر گفتند که تو بیا و ر ما سلطنت نما،انجیر بایشان گفت آیا شیرینی‏ و میوهء نیکوی خود را ترک بکنم و رفته بر درختان حکمرانی نمایم.» خلاف آمد روزگار،بر آنم تا در باز نمایی لایه‏ای پنهان و نمادین از«درخت انجیر معابد»بکوشم.این‏که نوشتم،خلاف آمد روزگار،بدین جهت است که نگاه این‏ قلم در این نقد به کیت اثر است،بهروح اثر و نه به اجزای متشکلهء آن.نگاهی‏ که در این روزگار مهجور و غریب است.پاک فراموش‏مان شده است که چگونه‏ مخاطب با یک اثر ارتباط برقرار می‏کند و چندان در بند نقش ایوان در مانده‏ایم‏ که کلیت اثر را در نمی‏یابیم.

از کودکی در گوش‏مان فروخوانده‏اند که کتاب،دوست آدمی است،بل شاید بهترین‏ دوستان...اما در نیافته‏ایم که اگر کتاب از جنس دوست است،پس ارتباط مخاطب با کتاب نیز،لاجرم از جنس ارتباط انسانی است،نه از جنس یک ارتباط مکانیکی‏ با یک دستگاه زبان نفهم که بگویی این کاربوراتور است،این سگدست و این‏ کله گاوی و این هم زاپاس...مگر ما برای شناخت دوست،لولهءآندوسکپی فرو می‏کنیم داخل معده‏اش؟یا می‏فرستیم برای آزمایش خون؟مگر با نظایر این‏ سنجه‏ها سلامت دوست را می‏سنجند؟اگر کتاب از جنس دوست باشد و ارتباط مخاطب با کتاب از جنس رابطهء انسانی،پس نقد و ایضاح و باز نمایی غوامض کتاب‏ نیز،طرحی دیگرگون و متفاوت با عادت روزگار می‏طلبد؛نقدی که روح یک کتاب‏ را کالبد شکافی کند و نه جسم آن را.جریان رایج نقدنویسی در روزگار ما،در مثل‏ مانندهء آن عاشقی است که کارد بر سینهء معشوق گذاشت تا دل او را به دست آورد و مگر درون آدمی-ولو طیباترین ایشان،ولو بهترین ایشان-چیست به جز یک‏ مشت دل و جگرو قلوه،روده و سیرابی و سر دست،دم و لحم و فرث...نقدی که‏ 0از داستان فقط پیرنگ را می‏بیند و شخصیت را و فلان قاعدهء حضرت فورستر را، در پایان هم به اغلاط مطبعی می‏پردازد،از دیدن چیزی محروم گشته و آن نیز روح اثر است.منتقد این چنینی مصداق آن ضرب المثل اسپانیایی می‏شود که گولی‏ میانهء انبوه شاخسار درختان به جست‏وجوی جنگل می‏پرداخت... نگاه ساینتیفیک و علم‏زدهء منحطس که می‏پندارد هر کلی را با تقسیم به اجزا بهتر درمی‏یابد،در کنار شکوه روح یک اثر اعمی و اصم است.خود عالمان علوم تجربی‏ نیز این روزگار از این نگاه تیغ به دست و کالبد شکافانه و جزئی نگر و ملا نقطی به‏ عجز آمده‏اند و نگاهی دیگر را می‏طلبند؛و راست در این هنگامه ما که همیشه در عرصهء اندیشه عقبیم،تازه دسیده‏ایم به منظر منتقدان قرن نوزدهمی.باری،شقشقه‏ هدرت.روزگار ما،نقد دیگرگون را این‏گونه برنمی‏تابد و تا نقد ادبی این‏گونه رنگ‏ نگیرد،منتقدان مورد وثوق مردمان نخواهند شد.دعوای منتقدان بدل می‏شود به آشوب حیدری و نعمتی و خوراک مردم نیز عوام پسندانه‏ترین متون. بطنی از بطون متعدد درخت انجیر معابد،پنهان ماند و آن بطنی است که نویسنده‏ در آن بدون آن‏که به قالب رئالیستیک اثر صدمه‏ای بزند،نمادهایی را در روح اثر جاسازی می‏نماید.روشن‏ترین این نمادها،علمدار است و درخت انجیر معبد.این‏ نماد در ساختار اثر،با معنویت و امان و باور و اعتقاد شخصیت‏های رمان،ارتباطی‏ وثیق دارد.معبد در درخت انجیر معابد،چنان چفت به کار چسبیده است که با حذف‏ آن کل حرکت داستانی اثر متوقف می‏گردد.این‏که معبد در رمان به عنوان نمادی‏ از معنویت چه نسبتی با دین-فی حد ذاته-دارد،بحثی است کارآمد،اما در این‏ مقام نا به جا.نگاه یطحی،خوشنود از این‏که در همان صفحهء آغازین کتاب،نماز تاج الملوک را می‏خواند و طربناک از این‏که در پایان کار نیز شوز مندی دینی فرودستان‏ را می‏خواند که چه سان به طبقهء ظالم فرادست می‏تازند،یک باره عنان اختیار از کف می‏نهد و کار محمود را کاری دینی می‏پندارد...اما کدام دین؟ نماد درخت انجیر،در ابتدای قصه ساکن است و حتی به لحاظ اجتماعی،چنان در برابر طبقهء ظالم قصه خنثی است که مؤید آن طبقه تلقی می‏شود.آرام آرام در روند قصه،عیار مظلومی-فرامرز آذرپاد،شخصیت اول داستان-بهترین وسیله‏ برای حمله به طبقهء ظالم را،استفاره از این نماد می‏یابد.او که پیش‏تر در آنتراکت‏ خنک اثر،فرو رفتن جعلی در نقش پزشک را تجربه کرده بود،این‏بار در نقش جعلی‏ مرشدی سبز چضم به شهر برمی‏گردد و چنان شور در مردم در می‏افکند که به‏ یک باره مردمان بر طبقهءظالم می‏شورند و انقلابی مذهبی،جهان داستان را زیر و زبر می‏کنند.درخت انجیر کعابد در معجزات گونه گونش،ابتدا خون می‏گرید و پس آنگاه شاخه‏هایش چندان رشد می‏کنند که درهای مدرسه(نماد علم)و تک‏ ادارهء شهرک(نماد قدرت)را می‏بندند...

در ابتدای این نوشتار فرازی از باب نهم سفر داوران کتاب مقدس آورده شد.در این باب سخن در چگونگی به حکومت رسیدن ابیملک بن یربعل رانده می‏شود، و طی چند فراز مثالی به شدت ضد حکومت و آنارشیستی ذکر می‏گردد.عین ترجمهء این مثال از ترجمهء چاپ 1904 ذیلا آورده می‏شود:

«وقتی درختان رفتند تا بر خود پادشاهی نصب کنند و به درخت زیتون گفتند بر ما سلطنت نما\*درخت زیتون به ایشان گفت آیا روغن خود را که به سبب آن خدا ء انسان مرا محترم می‏دارند ترک کنم و رفته بر درختان حکمرانی نمایم\*و درختان‏ به انجیر گفتند که تو بیا و بر ما شلطنت(سلطنت؟!فی الاصل)نما\*انجیر به ایشان‏ گفت آیا شیرینی و میوهء نیکوی خود را ترک بکنم و رفته بر درختان حکمرانی نمایم‏ \*و درختان به مو گفتند که بیا و بر ما سلطنت نما\*مو بایشان گفت آیا شیرهء خود را که خدا و انسان را خوش می‏سازد ترک بکنم و رفته بر درختان گفت‏ اگر به حقیقت شما بر خود پادشاه نصب می‏کنید پس بیایید و در سایهء من پناه گیرید و اگر نه آتش از خار بیرون بیاید و سروهای آزاد لبنان را بسوزاند...»(باب نهم‏ سفر داوران،8-16)

در داستان محمود اما این‏بار درخت انجیر سنت می‏شکند،از میوهء شیرین خود دست می‏شوید و سلطنت را قبول می‏نماید.آن هم کدامین درخت انجیر؟درخت‏ 2Lانجیر معابد.و کدام میوهء شیرین؟آیا این میوهء شیرین همان زیبایی و لطافت و عمق دین،همان ل اللباب دین نیست که در صورت پذیرش حکومتی دینی از آن دست شسته‏ایم؟وا...اعلم.به هر رو-چه این تعبیر را بپذیریم و چه نپذیریم‏ -درخت انجیر،که نمادی است از دین،شباهت عجیبی با جریان اندیشهء دینی در بستر جامعه‏شناسی پنجاه سالهء کشور ما دارد.نماد دین در تاب محمود با نهاد روحانیت در جامعهء ما ارتباطی وثیق دارد.روحانیتی که در دورهء صفویه کنار قدرت‏ بود،در دورهء قاجار و پهلوی آرام آرام به حاشیه رانده شد و در پایان توانست پس‏ از سال‏ها کنج نشینی به ناگاهان راهبری مردم را برعهده بگیرد.در این اثر،محمود، از زاویهء دید خود حرکت اجتماعی جامعهء ما را در ژرف‏ترین لایهء اثرش-و شاید حتی‏ نیاگاه-در پوششی از نمار تحلیل نموده است.

در آخرین اثر احمد محمود و البته در دل رئالیسم درخت انجیر،مؤید تحلیل بالا، نمادهای دیگری نیز یافت می‏شود،مانند اذکار بی‏معناییکه به کرات در مراسم‏ دینی و در پایان داستان در تظاهرات شورمندانهء مردمان شنیده می‏شود.«هیپ، هیپ،هیپالا»یا«پانچا،پانچا،پامارا»و بسیاری دیکر از این دیت.در نگاهی می‏توان‏ این اذکار را در کناد تعویذها وطلسمات مهمل دیگر،نمایشی از خرافه در دین دانست‏ و صد البته کدام خرافه،کدام دین؟اما به گمان من،این اذکار نیز می‏توانند طبق‏ یک باز نمایی تاریخی،معنایی نمادین در لایه‏ای ژرف پیدا کنند. اینیاتسیو سیلونه در کتاب مکتب دیکتاتورها،در مناظرهء میان آقای دبلیو-جوجه‏ دیکتاتور-و تومازوی کلبی،در پاسخ به این پرسش که معنای«اییا اییا آلالا»- شعار معروف طرف داران موسیلینی-چیست،چنین می‏نگارد:«ترجمهء مهدی‏ سحابی،نشر نو،ص 102»

-«هیچ معنایی ندارد.فریادی است که دانونتزیو در جریان جنگ آن را بر سر زبان‏ها انداخت.در هیچ زبان و گویشی اثری از آن نیست و خود ابداع کنندهء آن هم هیچ‏ معنای منطقی برای آن نمی‏شناخت.با این وصف،همهء شرایط لازم را داشت که‏ به صورت فریاد از دهان جمعیتی هیجان‏زده بیرون می‏آید،مفهومی شدیدا عاطفی‏ یبه خود می‏گیرد و به اقتضای شرایط مختلف می‏تواند به معنای حیرت،خلسه، تمنا،زاری و آرزوی جانبازی باشد.اهمیت اینگونه اصوات برای موفقیت فاشیسم، بیشتر از هر نوع رسالهء تئوریکی است که دربارهء اتحادیه‏ها نوشته شود...«آلالا» و«هایل»(در هایل هیتلر)فرمولهایی آیینی است که همهء مراسم فاشیستی یا نازیستی با آن شروع و تمام می‏شود.تکرار وردگونهء متون غیرقابل درک همیشه‏ یکی از ابزارهای پرارزش مذاهب توده‏ای بوده است...»

استفاده از اذکار بی‏معنا در رمان«درخت انجیر...»دقیقا کار کردی مشابه با کار کرد این اذکار در آیین‏های فاشیستی دارد و بدین نهج رفتار شورمندانهء تودهء فرودست‏ به تحریک باور دینی،در ردیف رفتار فاشیستی مردم ایتالیا و آلمان آن روزگار آورده‏ می‏شود.باز نمایی این اذکار نمادین،نگاه نویسندهء رمان به چگونگی حرکت توده‏ها برای ساخت یک حکومت دینی را واضح‏تر نشان می‏دهد.البته اصالتا بررسی سیر اندیشهء اینیاتسیو سیلونه،بعد از نگارش رمان‏های فونتامارا و نان و شراب،تا رسیدن‏ به نگارش هجویهء مکتب دیکتاتورها قابل تأمل است.فونتامارا و نان و شراب دو اثر سترگ در ادبیات سوسیالیستی است و سیلونه پس از نگارش این دو اثر و چند سالی زندگی سخت در سوییس آزاد،به نوشتن مکتب دیکتاتورها دست می‏یازد. آیا این سیر و صیروریت برای هر نویسندهء معتقد به آرمان‏های چپ حتمی است؟ نگاه منید حرکت اندیشهء محمود را؛از رمان همسایه‏ها،داستان یک شهر و زمین‏ سوخته،تا مدار سفر درجه و در پس همهء اینها تا درخت انجیر معابد... این قلم درپی ارزش گذاری بر اندیشهء محمود نیست و وظیفهء خود را تنها باز نمایی‏ این بطن نمادین می‏داند؛البته واضح است که در این راه به مانندهء هر نگارندهء دیگر، از پیش داوری حتی داوری مصون نخواهد بود.دینی که در جای جای اثر محمود، موج می‏زند،مرز روشنی با خرافه ندارد.گویی باور به غیب و معنویت از منظر نگاه‏ محمود،فقط به دلایل فانکشنالیستیک و کارکرد گرایانه،ارجمندند نه فی حد ذات. پس محمود هنوز هم از چنبرهء این سخن معروف فراتر نرفته است که گفت،دین‏ افیون توده‏ها است.اهلش می‏دانند که افیون امروزه روز به دو دستهء مخدر و محرک‏ افراز می‏گردد.اهلشـ-نه فقط اهل افیون که حتی فارماکولوژیست های سال دویی‏ -می‏دانند که بر سبیل اتفاق این روزگار،جماعت،محرک‏ها را بیش‏تر از مخدرها می‏پسندند.دین در اثر محمود مخدر توده‏ها نیست،بلکه محرک است.و البته‏ این محرک بودن،به لحاظ فکری چیزی بر ارجمندی دین نمی‏افزاید.مهم نگاه‏ کار کرد گرایانه به دین است که البته این نگاه به معرفت فیل شناسان مثنوی فرا چنگ نمی‏آورد. به هر رو،اگرچه اندیشهء پشت این رمان را نمی‏پسندم و هرگز نمی‏توانم با این‏ رویکرد دینی احمد محمود،نسبتی برقرار کنم،منصفانه اقرار می‏کنم که اثر،دل‏نشین‏ است و خواندنی.و این نیست مگر به واسطهء صداقت صاحب اثر که در نگارش‏ رمان،چیزی از خود را،پشت خود،پنهان ننموده است.